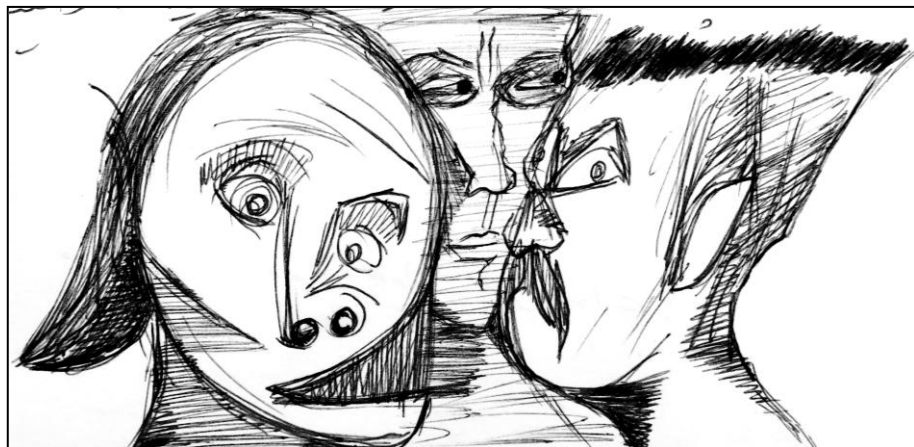


جعفر

(شعر بلند)



نوشته‌ی

محمد مهدی نجفی

جعفر

(شعر بلند)

نوشته‌ی

محمد مهدی نجفی



خودنشر

ناشر خود باشید!

شناسنامه

نام کتاب: جعفر

موضوع: شعر بلند

نویسنده: محمد مهدی نجفی

نوبت چاپ: سوم

تاریخ چاپ: نود و سه

ناشر: خودنشر

چاپ اول: مایندموتور، هشتاد و شش

چاپ دوم: نمایشگاه اسپری، هشتاد و هفت

جعفر!

صله نمی‌خواهم،

به جای صله وصله بزن!

دستم را

پایم را

لایم را

ما عضو یک خانواده‌ایم که چند خانواریم؟
اگه زلزله بیاد چند نفر زیر آواریم؟
نفرات برتر یا نفرات خرت‌تر؟
برتری ما از خری ماست، عرعر
در این صورت کدام یک خرت‌تریم، من یا جعفر؟

جعفر

زلزله بود جعفر!
تکانی که شنیدی زلزله بود
این زلزله چند ریشتر بیشتر از ریش کسی بود که در صفحه‌ی
بعد به آن ابوالهول می‌گوییم

ما تکان خوردیم
آن‌ها که پیرامون ما را هامون کردند،
میز ما را واژگون کردند
تو مثل ساحلِ عاج، حاج و واج بودی
ما با یک مشت پیژامه طرف بودیم
یک مشت راه‌راه که سدِ راه ما بودند

آن‌ها زلزله بودند
چند ریشتر بیشتر از ریش ابوالهول
آن‌ها سریش بودند
چسبیده بودند به ریش ابوالهول

ما در پله بودیم
در متشنج‌ترین نقطه
در وضعیت

جعفر!

من و تو به یک سرفه بند بودیم
به یک عطسه
به یک گوز
و ما مثل روز دچار سیاه سرفه بودیم
در وضعیت

آن‌ها لوله بودند
لوله‌تر از صادراتِ گاز
آن‌ها بوی پیاز بودند
مثل ما دنبال ایاز بودند؟

ما از پله‌ی کشاله بالا می‌رفتیم
تا با پیاله هم‌سفر باشیم
در خطر باشیم یا نباشیم؟

از قضا
آن‌ها به قصدِ کشت با انگشت به ما اشاره کردند

جعفر!
کسی که ما را کشت، مشت، لاک‌پشت
و ما سعی نکردیم جوجه‌تیغی باشیم
چون دستِ هر یک از ما یک بادکنک بود
و دست تو علاوه بر بادکنک، یک الاکلنگ بود
از این بابت جعفر بودی جعفر!
که یک دستِ تو می‌لنگید

تو از هر جعفری جعفرتری
حتا از گشنیز هم جعفری‌تری
تو فری، فرفره‌ای، مفرّی
پادگانی، برجکی، مقرّی

تو عینکی تر از عینِ جعفری
تو جیمبوتر از جیمِ جعفری
تو مثلِ ف فوتی
مثلِ ر بوری

- آهای! کوری؟ مگه نمی بینی پشتِ میزم سوارِ رونیزم؟ بزن به چاک!
- چیک چیک، اونقدر چیکه می کنم تا چکمه های خوشگلتو بدی به من
- جعفر! تو از این چکمه ها برای من قشنگ تری!

اما من به این چکمه ها بسته شده ام!
شاید خسته شده ام
اما هنوز یکه تاز عرصه ی اکتاویوپازم
و این چکمه ها
شاید آخرین کتاب من باشد
که بعد از مردنم
در جاکفشی (به شکل کتاب) خواهد ایستاد
تا پاسدار خونِ ایستاده شاشیدن باشد

جعفر! به هر جایی کشیده شده بودم به جز کشاله
این کشاله چه قدر باحاله!

حالا که محاصره شده‌ایم
تدبیری بیندیش!

خاقایان!
ماقایان!
من جعفرم

بی فایده‌اس فرار کن!

جعفر! مفرّ تو کجاست؟
لبِ کدام جو می‌نشینی و می‌گویی چه هوای فرح‌انگیزی؟
مگر فرج از فرح چه کم دارد که رفته‌ای کرج؟
بیا تا در آبادیِ وادی شادی کنیم
با چراغ‌بادی، با فرج و تقی، با علی و نقی
با احسان و نیشان، با اسب و نسب، با کسبه و محتسب
چیزی نمانده به پایان فرجه
به سیب‌زمینی، به گوجه

سبزیجات را چه کسی توجیه می کند؟
 کسی که آشپز را توبیخ می کند؛
 یا کسی که دیگ را تسبیح می کند؟
 اوضاع ما از بهبود به لهبود می رسد
 یک درجه مافوق لبو
 حدی که هر سرحدی را ته دیگ می کند، له می کند
 و ما در ته هم متهم می شویم
 به تحمیل، به تشکیل
 و تشکیلات ما را منهدم می کنند
 با شکلات هایی که طعم می دهند
 ما خیال می کنیم دور یک میز نشسته ایم

میز طعمه بود
 خوشگل ها لقمه بودند
 ما گرسنه بودیم
 تنها کسی که ما را به خاطر آورد
 آقای کم حافظه بود
 ما تعجب کردیم
 غافل از این که تمام سوء تفاهم ها از سوء هاضمه بود

جعفر! حادثه ما را به سه چیز فروخت
چیز اول میز بود
چیز دوم لیز بود
و چیز سوم پاییز بود
ما هم سه برادر بودیم
مثل اهرام ثلاثه
و خواهران ما در بین‌النهرین در بحر مکاشفه بودند
ما در موقعیت بودیم
و وضعیت به نفع ما چشم‌چرانی می‌کرد
اما نفعی که بادِ نفخ بود
وضعیت ما بندِ به نخ بود
ما دنبال چرخش بودیم
۱۸۰ درجه حول میز
اما ابوالهول بالای سرِ ما جُل بود
مگر فرجی پا می‌داد

جعفر! بهانه‌ای پیدا کن که بچرخیم
یا آینه‌ی دوچرخه‌ات را سوارِ میز کن

اون پشت چندتا کشاله‌ی منتهی به پیاله‌اس

جعفر! فرج از کجا بیاورم؟ از فاجعه؟
 هیچ کس پشت خودش را ندیده مگر در آینه
 حالا که ما آینه‌ها را بغل زده‌ایم
 این پشت را چگونه ببینیم؟ با مشت؟
 من پشت خودم را مشت کرده‌ام
 هر کس پشتم را بخاراند مشتِ مرا باز کرده
 چه کسی حاضر است مشتِ کسی را باز کند که به او پشت کرده؟
 مردم که بی‌خودی نیستند
 جعفر! تنها تو خودی هستی
 اما چرا به فرقِ من شباهتی؟
 کسی که ما را متفرق کرد رفاقت بود یا اتفاق؟
 از کجای اشتباه بود که پی‌بردیم به شباهت‌مان؟
 از کجای شباهت بود که پی‌بردیم به اشتباه‌مان؟
 شاید پیشانی ما را جلوی پیشخوان پیچانده‌اند
 که هنوز به صندلی هم پشیمانیم

جعفر! میزی که برای ما خالی بود، رومیزی نداشت
 ما تقصیر را زیر میز انداختیم
 حتا نمک‌پاش‌ها فهمیدند

نکند زیرِ میز روی میز بود؟
ما در چه موقعیتی نشسته بودیم که لو رفتیم؟
شاید در شرایطِ ما نبودیم
کجای صندلی بودیم جعفر؟
صندلی کجای ما بود؟
ما مثل سابق نیستیم
گوی ما را سبقت کرده‌اند

جعفر!

ما فوج فوج برمی‌گشتیم تا مثل سابق باشیم
السابقون السابقون، ای دختر ابرو کمون!
این یک مسابقه بود
ما در این مسابقه نابغه بودیم
اما غرق در سوءسابقه بودیم
شاید تقصیرِ آستینِ ما بود
ما مثل عقب افتاده‌ها به هم نگاه می‌کردیم
از کجا عقب افتاده بودیم؟
از عقبِ کجا افتاده بودیم؟
مگه مقصر اونی نیست که از عقب می‌زنه؟
پس مفسر چرا ما را مقصر می‌داند؟

چون گردنِ خوبی داریم برای مودیلیانی؟
چون میزِ عقبی ما را خوشگل‌ها تصاحب کردند؟

چیزی که تو را میز کرد، صندلی بود نه صورت حساب
خوشگلِ عقبی هم در این ماجرا تقصیر نداشت
چون قابلمه‌اش کفگیر نداشت
فقط آمده بود به گارسن بخندد
ما آمده بودیم تا دستمال کاغذی‌ها را کثیف کنیم
بندِ عینکات به صندلی گیر کرد و میز شدی
حالا من پشتِ دو میز نشسته‌ام
که یک صندلی اضافه دارد
می‌تونم از خوشگلِ عقبی بخوام سرِ میزِ من بشینه و
ساندویچِ دو نون بخوره

جعفر! میز واقعی من کدوم یکیه؟
نکنه منم میز شدم و خبر ندارم؟

ما از بدو تولد میز بوده‌ایم
با اسکیت روی سرزمینِ لیز بوده‌ایم

همه‌ش تقصیر بندِ چکمه‌ی تو بود!

جفنگ نگو جعفر!
معضلِ ما از عضلات است
نه از عضدالدوله‌ی دیلمی
توطئه همیشه از موعظه شروع شده است
تا جایی که انتظار داریم حادثه را دستِ ما انداخته‌اند
اما ما خودمون خنثاگریم
بمبی را که خواهشن انداخته‌اند معذرت می‌خواهیم
ما با سیم‌چین و بی‌سیم‌چی
از خودِ چین تا ماچین
توطئه را قطع نخاع می‌کنیم
چه کنم که برای قطع کردن وصل شده‌ام
حتا فصل مشترکم را ترک کرده‌ام
تا با شریک زندگی‌ام باشم
بالاخره یک جا خَرِ ما از پل می‌افتد
کجا بهتر از این جا؟
این جا که پله‌پله تا ملاقات است
کسی که هر روز سرِ خودش قاط می‌زند

ملاقا! سرت تو قوطی منه!

دنبالِ طوطی منه!

چرا فحش‌های من آب ندارند اما طوطی دارند؟
نکنند لوطی صفت شده‌ام؟

دوست ندارم شمع باشم دختران فوتم کنند
دوست دارم بنگ باشم لوطیان دودم کنند

جعفر! ما را که دود کردند
از همه چیز دور کردند
دور ما سیم کشیدند
تا اورتودنس هم باشیم
نزدیک کو؟
ما عقب‌نشینی نمی‌کنیم

جعفر! ما خفن‌ایم مثل خفرنِ مصر
اهرام ما را بهرام هم نداشت
ما چرا گور خودمان را گم کنیم؟
بگذار آن‌ها که شهرا ماند بروند
تا شهر آرام بشود
ما موقعیت خودمان را حفظ می‌کنیم
ما میز خوشگل‌ها را تصاحب می‌کنیم.



خودنشر
ناشر خود باشید!